



10.30495/clq.2023.1983777.2548

*Research Article*

## Literary Literature and a Comparative Case Study of the Love Letters of Gibran, Khalil Gibran and Anton Chekhov

Mohammadnabi Ahmadi<sup>1\*</sup>, Hosna Mansoori<sup>2</sup>

### Abstract

Comparative literature is a branch of literature that compares the literary works of different nations. This article seeks to compare the letters of two famous writers of the world. Romantic Gibran Khalil Gibran and realist Antoine Chekhov have exchanged letters with their desired women, which are in the field of confessional literature. In order to cross the narrow national borders, this essay is interested in comparative comparison and has extended these correspondences to the cultural context in which the authors were born. In the shadow of this generalization, only the concept of love and woman in their thought is not enough; Rather, in a more comprehensive view, relying on the literary literature, the societies in which these two lived have been compared. Gibran Khalil Gibran and Antoine Chekhov regard the beloved as sacred; But the extent of the effect of love is different in their view. This difference has a reason for which it is necessary to examine its true root in the context of their lives and circumstances.

**Keywords:** Naftah al-Masdoor, Najib Mahfouz, Literary Sociology, Developmental Structuralism, Lucien Goldman

**How to Cite:** Ahmadi M, Mansoori H., Literary Literature and a Comparative Case Study of the Love Letters of Gibran, Khalil Gibran and Anton Chekhov, Journal of Comparative Literature Studies, 2024;17(68):596-616.

1. Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Razi University, Kermanshah, Iran

2. Master student, Department of Arabic Language and Literature, Razi University, Kermanshah, Iran

**Correspondence Author:** Mohammadnabi Ahmadi

**Receive Date:** 2023.04.18

**Accept Date:** 29.05.06



## ادبیات نامه‌نگارانه و بررسی موردی و تطبیقی نامه‌های عاشقانه جبران

### خلیل جبران و آنتوان چخوف

محمدنبی احمدی<sup>۱\*</sup>، حسنا منصوری<sup>۲</sup>

#### چکیده

ادبیات تطبیقی، شاخه‌ای از ادبیات است که به مقایسه آثار ادبی ملت‌های مختلف می‌پردازد. این مقاله، در پی هم‌آزمایی تطبیقی نامه‌های دو تن از مشاهیر ادبیات جهان است. جبران خلیل جبران رمانتیک و آنتوان چخوف رئالیست با زنان مطلوب خود، نامه‌هایی که در حوزه ادبیات اعترافی هستند را رد و بدل کرده‌اند. این جستار، برای عبور از مرزهای تنگ ملی، به مقایسه تطبیقی علاقمند می‌باشد و این مکاتبات را به بستر فرهنگی که نویسندگان در آن متولد شده‌اند تعمیم داده است. در سایه این تعمیم، تنها به مفهوم عشق و زن در اندیشه آن‌ها بسنده نگردیده است؛ بلکه در نگاهی جامع‌تر با تکیه بر ادبیات نامه‌نگارانه، جوامعی که این دو در آن زیسته‌اند، هم‌سنجی شده است. جبران خلیل جبران و آنتوان چخوف معشوق را مقدس می‌شمارند؛ اما دایره وسعت اثرگذاری عشق در دیدگاه آن‌ها متفاوت است. این تفاوت علتی دارد که لازم است ریشه حقیقی آن، در متن زندگی و احوالات ایشان بررسی شود.

**واژگان کلیدی:** ادبیات تطبیقی، جبران خلیل جبران، آنتوان چخوف، نامه‌نگاری.

۱. دانشجوی دکتری، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد رودهن، دانشگاه آزاد اسلامی، رودهن، ایران

۲. استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد رودهن، دانشگاه آزاد اسلامی، رودهن، ایران

## مقدمه و بیان مسئله

روزگاری نویسنده‌گان و شاعران، پای خود را از گلیم ادبیات بومی درازتر نمی‌کردند. اگر کم‌دی الهی، تأثیری از ابوالعلاء معری می‌پذیرفت، دانتی را سارق، رساله الغفران را مسروق و دوزخ، برزخ و بهشت را سرقت ادبی می‌نامیدند. پهنه پژوهش‌های مقایسه‌ای، «انواع اثرپذیری‌ها و صبغه‌های استقراضی که نویسندگان به زبان ادبی خود منتقل کرده‌اند شامل می‌شود.» (آیت‌الله زاده شیرازی، ۱۳۶۲: ۹۷) امروزه تأثیری که گوته از حافظ و شاکر السیاب از یوشیچ می‌پذیرد را نه سرقت ادبی که ادبیات تطبیقی می‌نامیم.

مطالعهٔ احوالات شخصی زندگانی مشاهیر، مورد توجه علاقمندان ایشان بوده‌است؛ به‌ویژه اگر خوانندهٔ خصوصی‌ترین عواطف آن‌ها باشند. مؤید این ادعا، اقبال‌نشان داده شده به کتبی است که با چنین سیاقی نوشته شده‌اند. شاید به همین دلیل، جلال آل احمد در سنگی بر گوری، جسورانه نقاب از چهره بر می‌دارد و روایت‌گر بی‌پردهٔ روزمرگی‌های خود و سیمین دانشور می‌شود. نمونه‌های بسیاری از نامه‌نگاری‌های عاشقانه در تاریخ ادبیات موجود است. نامه‌های هوگو<sup>۱</sup> به آدل فوشه<sup>۲</sup>، کامو<sup>۳</sup> به ماریا کاسارس<sup>۴</sup>، کافکا<sup>۵</sup> به فلیسه بوئر<sup>۶</sup>، نرودا<sup>۷</sup> به آلبرتینا رزا<sup>۸</sup>، دوست اگزوپری<sup>۹</sup> به کانسولو<sup>۱۰</sup>، غسان کنفانی به غادة السَّمان، فروغ فرخزاد به پرویز شاپور، نادر ابراهیمی به فائزه منصورى، احمد شاملو به آیدا و نامه‌های آنتوان چخوف، پزشک و نماینده‌نامه‌نویس روس به اولگا کنیپر<sup>۱۱</sup> آلمانی‌تبار و نامه‌هایی که غرب آمریکایی جبران خلیل جبران را به مقصد شرق فلسطینی می‌زیاده می‌پیمودند، از این دسته هستند. زبان عشق، در تمامی این مراسلات روییده از فرهنگ ملل مختلف، نه زبانی اختصاصی که زبانی بی‌مرز و همه‌فهم است. عشق در ذات خود تعلق به ناسیونالیسم ندارد و دیکتاتوری کمونیست است.

- 
1. Hugo
  2. Adele Foucher
  3. Kamy
  4. Maria Casares
  5. Kafka
  6. Felice bauer
  7. Neruda
  8. Albertina Rosa
  9. de Saint-Exupéry
  10. Consuelo
  11. Olga Kniper

### ضرورت، اهمیت و هدف

عرفا، عشق را محصول جدایی می‌دانند و فلاسفه‌ای همچون افلاطون، وصال را مدفن عشق می‌پندارند. افلاطون معتقد است: «اگر معشوقی زود رام گردد زشت می‌نماید و پیوند عشق‌اش چندان شرافتی ندارد.» (افلاطون، ۱۳۹۶: ۷۰) احساسات بیست ساله کاغذمحور جبران خلیل جبران و می‌زیاده در هجرانی همیشگی، مطلقاً رنگ نمی‌بازد و نهایتاً با مرگ جبران و بستری شدن می‌در بیمارستان روانی، پایان می‌یابد. این رابطه، بر اندیشه عرفا و فلاسفه صحه می‌گذارد؛ اما ازدواج و زندگانی چهار ساله چخوف و کنیپر و وصالی که مدفن عشق نمی‌شود، بر آن فرضیه مهر بطلان می‌زند. ضرورت این مقاله از جهت تحلیل سیمای زن در جامعه عرب و روس در یک بازه زمانی تقریباً مقارن است. در ذیل این تحلیل، علاقه میان نویسنده رمانتیک پیامبرمسلمی لبنانی الاصل و شاعره‌ای از جهان عرب با نمایشنامه‌نویس رئالیست روس و همسرش تطبیق داده می‌شود. محبوب جبران خلیل جبران، دختری فلسطینی است که او را عروس ادب می‌نامند؛ عروس ادبی که حجله‌اش دارالمجانین خواهد شد. گرمای عشقی که در سرمای مسکو به جان چخوف می‌نشیند، حکایت از عشق او به دختری گلزوفی است که در نامه‌ای به او می‌نویسد: «تو را مثل یک عرب وحشیانه دوست خواهم داشت.» (چخوف، ۱۴۰۰: ۷۶) چنین نیز خواهد بود تا زمانی که سل جانس را در چشمه‌های بادن وایلر می‌گیرد و اولگا کنیپر، پنجاه و پنج سال پس از مرگ او، نمایش نامه‌هایش را در مسکو و پترزبورگ اجرا می‌کند و به وصلت دیگری تن نمی‌دهد.

### پرسش‌های پژوهش

و جوه اشتراک و افتراق در نامه‌نگاری‌های عاشقانه چخوف رئالیست و جبران رمانتیک کدام‌اند؟ جایگاه زن در مرئی و منظر جامعه سنت‌گرای عرب و جامعه روس چگونه است؟

### پیشینه پژوهش

پرداخت پژوهش محور به رابطه احساسی می‌و جبران، کم سابقه بوده است. جای طرح این سؤال وجود دارد که چگونه با وجود انتشار مکاتبات طولانی مدت آن‌ها، به دست می‌پژوهشگران به بررسی نامه‌نگاری‌های ایشان تمایلی نشان نداده‌اند؟ این نامه‌ها به فارسی برگردانده شده‌اند و

چندین دهه از اولین نوبت چاپ آن‌ها می‌گذرد؛ اما در جذب حدّا کثری مخاطب موفق نبوده‌اند. می‌توان به ترجمه مهیندخت معتمدی (۱۳۷۹) با عنوان «شعله کبود» و «رؤیایی در مه» با ترجمه فرزین هومان فر (۱۳۸۰) اشاره کرد. حضور پررنگ ماری هسکل<sup>۱</sup> در زندگی جبران و آثار متعددی که به رابطه این دو پرداخته‌است، به مخاطب می‌باوراند که او، معشوقه بی‌رقیب جبران بوده‌است. مادامی که پائولو کوئیلو، کمر همّت بر جمع‌آوری نامه‌های جبران به ماری هسکل بسته بود و ترجمه‌اش را آرش حجازی (۱۳۸۲) تحت عنوان «نامه‌های عاشقانه یک پیامبر» در نشر کاروان منتشر می‌کرد، می‌در سایه ماری هسکل، بیش از پیش محو می‌شد. پژوهشگران به رابطه احساسی جبران و ماری هسکل بسنده نکرده‌اند و صدقی و صدرقاینی (۱۳۹۰) «جلوه‌های تاثیرگذاری ماری هسکل بر جبران خلیل جبران» را برمی‌شمرند. برای به رسمیت شناختن حضور می‌در زندگی جبران، تلاش‌هایی اتفاق افتاده‌است؛ اما ترجمه آزاده مسعودنیا (۱۳۹۸) از مراسلات جبران و می‌در نشر پر مخاطب ثالث نیز، مورد اقبال خوانندگان واقع نشد. نامه‌های جبران و ماری هسکل در حوزه ادبیات تطبیقی نیز به مذاق پژوهشگران خوش آمد. قادری سهی، خواجه‌ایم و همکاران (۱۳۹۹) در «بررسی هم‌سنج جایگاه زن در نامه‌های عاشقانه یک پیامبر و چهل نامه کوتاه به همسر» به بررسی جایگاه زن از نگاه جبران خلیل جبران و نادر ابراهیمی پرداخته‌اند. ترجمه نامه‌های جبران به ماری هسکل و پاسخ‌های ماری هسکل و یادداشت‌های روزانه‌اش و مکاتباتی که پس از ازدواجش با فلورانس مینیس<sup>۲</sup>، بین او و جبران ادامه پیدا می‌کند، توسط رضا محمودی فقیهی (۱۴۰۱) در نشر چلچله ترجمه شده‌است. این کتاب سعی دارد تصویری رمانتیک را از نامه‌های جبران و ماری هسکل به نمایش بگذارد. این نامه‌نگاری‌ها به مخاطب ایرانی می‌قبولاند که رابطه جبران و ماری، رابطه‌ای عاشقانه نبوده‌است. در غیر این صورت، جبران به وصلت معشوق با غیر تن نمی‌داد و پس از ازدواج ماری هسکل، روابطش را با او حفظ نمی‌کرد. عاشق ذاتاً حسود است و تحمل دیدن معشوق با دیگری را ندارد. این قبیل روابط، برای مخاطبان غربی حل شده در نظام‌های لیبرال که حتی مفاهیمی چون عشق، قربانی سرمایه است، نه تنها قابل توجیه بوده که از جبران، قهرمانی می‌سازد که برای خوشبختی معشوق، از وی می‌گذرد. برخلاف غربی‌ها، شرق نشینانی که از نزار قربانی شنیده‌اند: «قربانی

---

1. Mary Haskell

2. Florence Minnis

معشوق، شهید است.» (قبانی، ۱۳۹۹: ۲۵۹) می‌زیاده را معشوقه جبران می‌پندارند که با وجود هواخواهان بسیار، جز جبران دل به مهر احدی نمی‌بندد و پس از او، مرض جنون دامان‌گیرش می‌شود و در انزوا جان می‌دهد.

ما در نگارش این مقاله می‌کوشیم می‌را از این گوشه‌گیری اجباری بیرون بیاوریم و به بررسی تطبیقی نامه‌نگاری‌های او و جبران با نامه‌نگاری‌های اولگا کنییر و آنتوان چخوف بپردازیم. نامه‌نگاری‌های این زوج روسی نیز همچون جبران و می، تاکنون موضوع مقاله‌ای نبوده‌است. تنها کریمی مطهر (۱۳۸۱) هنر نویسندگی چخوف را براساس نامه‌های ارزشیابی کرده و تحلیلی مختصر از وجود عناصر نمایش‌نامه، در نامه‌نگاری‌های او به کنییر ارائه داده‌است. او از این نامه‌ها، برای بهتر نمایاندن نبوغ نویسندگی چخوف استفاده می‌کند. مجموعه‌ی مراسلات این زوج روسی را احمد پوری (۱۴۰۰) به فارسی برگردانده و با عنوان «دل‌بند عزیزترینم» به چاپ رسانده‌است.

### روش پژوهش و چارچوب نظری

این پژوهش، بر اسلوب توصیفی-تحلیلی تکیه دارد. جمع‌آوری داده‌های آن به روش کتابخانه‌ای بوده‌است. با رویکرد هم‌آزمایی تطبیقی و تمرکز بر ادبیات نامه‌نگارانه و بررسی مکاتباتی که در حوزه ادبیات اعترافی هستند، تلاش شده‌است که تصویری شفاف از زندگانی بزرگان ادبیات جهان، در حالاتی که عشق بر ایشان غلبه می‌کند، به مخاطب ارائه شود.

### پردازش تحلیلی موضوع

#### مروری بر زندگانی جبران خلیل جبران و می‌زیاده

جبران خلیل جبران، نویسنده و شاعر لبنانی، در خانواده‌ای مسیحی متولد شد. جبران کودکی خود را در محیطی سرشار از فقر و جدال، میان پدری دائم‌الخمر و یک مادر مظلوم گذراند. مادر جبران، علی‌رغم محیط سنت‌پرست و سرکوب‌گر حاکم، به همراه فرزندانش مهاجرت کرد. «پدر به دلیل رفتارهای غیرمسئولانه در لبنان تنها ماند و به اتهام فساد مالی به زندان افتاد و تمام اموالش مصادره شد.» (یسری حسن، ۲۰۱۸: ۵۴) وجود چنین پدری در زندگی جبران و

حمایت‌های بی‌دریغ مادر از او، عده‌ای را متقاعد کرد که جبران از عقده ادیب رنج می‌برد؛ به همین سبب، معشوقه‌هایش را مادر خطاب می‌کند و آن‌ها، عموماً سن و سالی فراتر از او دارند. عده‌ای دیگر بر این باورند که عدم حضور پرننگ پدر در زندگی جبران، منجر به ضعف جنبه‌های مردانگی در شخصیت او شده و جبران را به انسانی رقیق‌القلب در قد و قامتی مردانه تبدیل کرده‌است. با وجود رقت قلب، تحوّل در جامعه و سعی در اصلاح آن، راهی است که جبران در پیش می‌گیرد. این کوشش به اندازه‌ای ادامه پیدا می‌کند که او در جنگ جهانی اول در شکل و شمایل مبارزی انقلابی جلوه‌گری می‌کند. «او مسلمانان و مسیحیان را به اتحاد با یکدیگر فرا می‌خواند تا با استبداد عثمانی بستیزند.» (علی زاده، ۱۳۸۴ و ۱۳۸۵: ۹۶) غلبه رمانتیسم در روحیه جبران که در اشعار و پرده‌های نقاشی‌اش دیده می‌شود، موجب شد که هرگز شاعری حماسی و انقلابی از او ساخته نشود. او به جنبش رمانتیسم وفادار می‌ماند و «بانی مدرسه رومانیتیک شرقی است.» (روشنفکر، ۱۳۷۶: ۴۲)

جبران، در زندگی شخصی خود با زنان بسیاری در ارتباط بوده‌است که به آن‌ها در آثارش اشاره می‌کند. به دلیل ارتباط با زنان و ترسیم برهنه آن‌ها در نقاشی‌ها و نوشته‌هایش، برخی او را ملحدی شهوت‌ران می‌خوانند؛ اما عموم مخاطبان او را پیامبر می‌نامند. از طرفی این ارتباطات و از طرفی عدم ازدواج جبران و اذعان ماری هسکل در یادداشت‌های روزانه‌اش به این نکته که مسائل جنسی در فکر جبران جایی ندارند و او به چیزهای بزرگ‌تر مشغول است، از جبران شخصیتی رازآلود می‌سازد که نمی‌توان با قاطعیت حکم به پیامبر یا ملحد بودنش داد. ماری هسکل در یادداشت‌های روزانه‌اش، به درخواست ازدواج جبران و پاسخ منفی خود، اشاره می‌کند. از باقی یادداشت‌ها و نامه‌های او مشخص است که برای برانگیختن مجدد جبران تلاش می‌کند، اما جبران تمایلی به ازدواج نشان نمی‌دهد و حتی در نامه‌ای خطاب به او می‌نویسد: «هیچ‌کس به اندازه تو مرا آزار نداده‌است. هیچ‌کس به اندازه تو قدرت آزار رساندن به من را ندارد. تو تلخ‌ترین چیزها را به من گفته‌ای. تو بیش از هر چیز دیگر در زندگی، مرا دچار رنج و عذاب کرده‌ای.» (جبران، ۱۴۰۱: ۱۸۳) عشاق به تعذیب یکدیگر رضایت نمی‌دهند و نمی‌توان رابطه جبران و ماری هسکل را عشقی اساطیری برشمرد.

شروع نامه‌نگاری‌های میان می‌زیاده و جبران، پس از انتشار کتاب «بال‌های شکسته» بود. جبران این کتاب را به ماری هسکل تقدیم می‌کند و در مقدمه آن می‌نویسد: «این کتاب به کسی تقدیم می‌شود که با پلک‌هایی یخ‌زده به خورشید چشم می‌دوزد و با انگشتانی که نمی‌لرزد آتش را می‌گیرد و آوای روح کلی را در میان ضجه کوردلان می‌شنود.» (جبران، ۱۳۸۵: ۸) می، تحت تأثیر افکار جبران قرار می‌گیرد و او را در روزنامه‌های مصر می‌ستاید. او و جبران یکدیگر را فقط از طریق مکاتبات خویش که بیش از بیست سال به طول انجامید می‌شناختند؛ اما به فهم عمیقی از یکدیگر دست یافتند که فقط مرگ جبران آن را از هم گسیخت. عشق جبران و می در زمره پشت چشم نازک کردن و صحبت‌های عاشقانه نبود. این عشق، ثمره مکاتباتی ادیبانه، میان دو روح ژرف‌اندیش با تمایلات رمانتیکی بود. می، هیچ روحی را همچون روح جبران، قرین به روح خویش نیافت؛ هرچند بسیاری از بزرگان ادب عرب شیفته او بودند. برای خلیل مطران، طه حسین و عباس محمود عقاد موجب افتخار بود که به وسیله مکاتبات ادبی با او در ارتباط باشند. «نامه‌های العقاد به می، علی‌رغم عشق و صراحت عاشقانه‌اش، از محبتی مردانه و شرافتمندانه که به دختری تنها و بی‌پشتوانه بذل می‌شود، فراتر نمی‌رود.» (الزناووط، ۱۴۲۸: ۲۷۷)

### مروری بر زندگانی آنتوان چخوف و اولگا کنیپیر

آنتوان چخوف، پزشک و نمایشنامه‌نویس روس، برخلاف جبران، نویسنده‌ای واقع‌گرا است. او پزشکی را همسر قانونی خود می‌داند و ادبیات را معشوقه‌ای می‌نامد که هرازگاهی به آغوشش پناه می‌برد. این گاهی پناه بردن به خلق بیش از هفتصد اثر ادبی می‌انجامد. «نمایشنامه‌های او بیشتر از نمایشنامه‌های شکسپیر<sup>۱</sup> در انگلستان و همچنین بیشتر از نمایشنامه‌های مولیر<sup>۲</sup> در فرانسه به روی سن می‌آیند.» (کریمی مطهر، ۱۳۸۱: ۳۰۱ و ۳۰۲) بدون شک چخوف، یکی از معروف‌ترین نویسندگان جهان می‌باشد که در نویسندگی شیوه جدیدی را ابداع کرده است. شروع فعالیت او مصادف با پایان کار آخرین نسل نویسندگانی بود که روزگار شوکت ادبیات روسی را رقم می‌زدند. چخوف رعیت‌زاده‌ای است که نویسندگی را برای امرار معاش بر می‌گزیند.

---

1. Shakespeare  
2. Molière



«داستایوسکی<sup>۱</sup>، تولستوی<sup>۲</sup>، پوشکین<sup>۳</sup>، تورگینف<sup>۴</sup> و گوگول<sup>۵</sup>، همه از خاندان‌هایی نجیب‌زاده بودند که علاوه بر ذوق هنری و استعداد نویسندگی از چیزهای دیگری هم بهره می‌بردند. آنتوان اما از خانواده‌ای بود که در آن روزگار روسیه «سرف» نامیده می‌شدند و از محروم‌ترین دسته‌های جامعه بودند.» (صدیقی، ۱۳۸۳: ۹۶) شاید همین محرومیت منجر به خلق رمان «دوئل» شد که به تقابل جامعه اشرفی و طبقه روشنفکر می‌پردازد. در رمان «باغ آلبالو» نیز روایت‌گر طبقات اجتماعی روسیه، در دوران تبدیل حکومت تزارها به مشروطه می‌گردد. چخوف، واقع‌گرا است و رئالیست‌ها در مهلکه عشق، خوش‌عاقبت نیستند؛ اما او بلافاصله پس از آشنایی با اولگا کنییر، با او ازدواج می‌کند و این زندگی عاشقانه تا زمان مرگش ادامه می‌یابد. اولگا کنییر، بازیگر تئاتر بود و در نمایشنامه‌های چخوف، نقش اول را ایفا می‌کرد. زندگی مشترک آن‌ها طولی نکشید؛ اما متعهدانه بود و نامه‌هایی که در طی همان مدت کوتاه، رد و بدل کرده‌اند، از خواندنی‌ترین نامه‌های عاشقانه جهان شد.

### عشق و ادبیات نامه نگارانه

درد عشق، فصل مشترک بنی آدم است و وامق و عذرا و رابعه و بکتاش نمی‌شناسد. حتی دیکتاتورهایی که در عرض جغرافیا و در طول تاریخ، خاک‌ها به توبره کشیده‌اند، در خلوت خود محتاج زنانی هستند که به آن‌ها عشق بورزند. نادر ابراهیمی معتقد است: «ما بدون زنان خوب مردان کوچکیم.» (ابراهیمی، ۱۳۸۶: ۱۱) برای یک مرد، نعمتی بالاتر از عشق به معشوق وجود ندارد. از دامان زن است که مرد تعالی می‌یابد. حتی فیلسوف منفی‌بافی همچون آلبر کامو که خودکشی را تنها مسئله اساسی فلسفه می‌داند تا آخر عمر دل‌باخته ماریا کاسارس باقی می‌ماند و در نامه‌ای به او می‌نویسد: «عشق ما، قدرت و عمق دریاها را دارد و هرچه با آن به ستیز برخیزد، حتی خود ما، اهمیتش بیش از پرتاب چند سنگریزه به سمت آن نیست.» (کامو، ۱۴۰۰: ۲۶۹)

- 
1. Dostoevski
  2. Tolstoi
  3. Pushkin
  4. Turgeneva
  5. Nikolai Gogol

عشق آن چنان جهان شمول است که نویسندگان واقع‌گرا و فراواقع‌گرایی همچون برنارد شاو<sup>۱</sup> و فرانسیس کافکا، در نامه‌نگاری‌هایشان با استلا کمپل<sup>۲</sup> و فنیسه، از عشق می‌نویسند و در آن لحظات، از رئالیسم فاصله می‌گیرند و به رمانتیسم می‌پیوندند. زمانی که مریم فیروز، عشق رهی معیّری به خودش را فدای سوسیالیسم می‌کرد و به عقد کیانوری و حزب توده در می‌آمد، برنارد شاو سوسیالیست، زیر پرچم چرچیل و در حالی که استالین و موسولینی را تحسین می‌کرد، برای استلا کمپل نامه‌های عاشقانه می‌نوشت. عشق در ذات خود رنج‌آور است؛ اما برای دردهای بشر مسکّنی قوی است و احتمالاً در نگاه ژان پل سارتر<sup>۳</sup> که «تهوع» را تحت تأثیر روان‌گردان‌ها نوشت، عشق سیمون دوبووار<sup>۴</sup> نیز مخدّری است که دردهایش را تسکین می‌دهد. در واکاوی زندگی آنان که سر ستیز با رمانتیسم دارند و رئالیسم را در اروپا گسترش می‌دهند، نشانِ زنانی را می‌یابیم که مردان واقع‌گرا را از عشق لبریز کرده‌اند. بالزاک<sup>۵</sup>، نویسنده رئالیسمی که احوالات جامعه فرانسه را می‌نویسد، در نامه‌ای به اولین هانسکا<sup>۶</sup> می‌گوید: «روح من همراه این نامه به سوی تو پرواز می‌کند، کلمات شوریده‌ام را در آن جای می‌دهم و امیدوارم که هزاران بار نزد تو تکرار شوند.» (بالزاک، فلور و همکاران، ۱۳۹۸: ۱۳) مردان رئالیست نمی‌خواهند به دام رمانتیسم بیفتند. زنان، آرزوی تملک فکر و قلب معشوقشان را دارند. معشوق مردی که ذهنش مجذوب و الاثرین ارزش‌ها است، هرگز احساس دوست داشته شدن نمی‌کند. رئالیست‌ها، هنگامی که به عشق مبتلا می‌شوند، معشوق را می‌آزاردند و در عشق سرگردان‌اند. رابطه گوستاو فلوربر<sup>۷</sup> رئالیست و لوئیز کوله رمانتیک از این سنخ است. در نامه‌ای از فلوربر به کوله<sup>۸</sup> می‌خوانیم: «تو مطمئناً تنها زنی هستی که دوست داشته‌ام و برای خوشایندش کوشیده‌ام و از این بابت هزاران بار از تو ممنونم. اما آیا تا آخر راه مرا خواهی فهمیدی؟» (همان، ۱۳۹۸: ۲۹). فلوربر، لوئیز را الهام‌بخش شخصیت مادام بوواری می‌داند؛ اما از او می‌خواهد که اجازه بدهد به شیوه خودش، یعنی به شیوه رئالیست‌ها به او عشق

- 
1. Bernard Shaw
  2. Stella Campbell
  3. Jean-Paul Sartre
  4. Simone de Beauvoir
  5. Balzac
  6. Evelyn Hanska
  7. Gustave Flaubert
  8. Louise Kole

بورزد. نهایتاً تعارض رمانتیکی-رئالیستی، آن‌ها را جدا می‌کند و فلور تا آخر عمر با نویسنده‌ای به نام ژرژ ساند به مکاتبات افلاطونی می‌پردازد. این عاقبت غالب رئالیست‌های عاشق است؛ اگرچه همه آن‌ها همچون چارلز دیکنز<sup>۱</sup> انگلیسی به خوبی از عشق می‌نویسند. او در نامه‌ای به معشوقه‌اش اعتراف می‌کند: «دوری‌ات هیچ تغییری در احساساتم و عشق بی‌حدّم به تو ایجاد نکرده است. عشق من به اندازه همان روزهای اوّل مکاتبه‌مان خالص و پایدار است.» (همان، ۱۳۹۸: ۸۲) احتمالاً همین خلوص در عشق او را وادار می‌کند که با دختر جرج هاگارت<sup>۲</sup> ازدواج کند و صاحب ده فرزند شود. در میان رئالیست‌ها، مردانی پیدا می‌شوند که از نامه‌نگاری‌هایشان مشخص است، به عشق متعهد مانده‌اند. ناتانیل هائورن<sup>۳</sup>، جی. کی. چسترتون<sup>۴</sup>، عالم الهیات کاتولیک جدلی و تولستوی از این دسته هستند. زندگی مشترک تولستوی و همسرش علی‌رغم مشاجرات طولانی که منجر به ناشزه خطاب کردن همسرش، سوفیا از جانب مردم شد و همگان او را به چشم زن احمقی چون زنتیپی، زن سقراط، نگاه می‌کردند؛ چهل و هفت سال به طول انجامید. دی. اچ. لارنس<sup>۵</sup> رئالیست نیز تا زمان مرگش به همسرش متعهد می‌ماند و در نامه‌ای به فریدا<sup>۶</sup> می‌نویسد: «تو زیباترین و خارق‌العاده‌ترین بانوی انگلستانی که من می‌شناسم.» (همان، ۱۳۹۸: ۱۰۳)

اگرچه رئالیست‌ها مشق عاشقی نکرده‌اند و این رمانتیک‌ها هستند که نگاه وسیعی به عشق دارند؛ اما نمی‌توان برای آن حدّ و مرزی تعیین کرد. عشق دیپلماتی شیلیایی چون نرودا را ملزم می‌کند که به نامه‌نگاری با آلبرتینا رزا بپردازد و بعد از کودتایی نظامی بسراید: «زندگی در میانه جنگ تو را برگزید تا عشق یک سرباز شوی.» (نرودا، ۱۳۹۹: ۸۱) عشق از چریکی همچون چمران که در جنوب لبنان و در مدرسه صنعتی جبل عامل هم‌بالین جنگ است، مردی می‌سازد که هر صبح برای غاده جابر، قهوه دم می‌کند و مبارزی فلسطینی چون غسان کنفانی را ناگزیر می‌کند که در متن نامه‌ای به غاده السّمان اعتراف کند: «پیش از تو نبوده‌ام و بعد از تو چیزی جز بیهودگی نخواهم بود.» (غاده السّمان، ۱۳۹۹: ۷۶)

1. Charles Dickens
2. George Hogarth
3. Nathaniel Hawthorne
4. G.k. Chesterton
5. David Herbert Lawrence
6. Frieda

در ادبیات فارسی نیز از این قسم نامه‌نگاری‌های عاشقانه دیده می‌شود. از برجسته‌ترین آن‌ها، نامه‌های احمد شاملو به آیدا سرکیسیان است. شاملو پس از دو مرتبه شکست خوردن در زندگی، در نامه‌ای به آیدا می‌گوید: «این شکست‌ها تا به آن درجه روح مرا آزاده بود که تصمیم گرفتم کنج خانه‌ام بنشینم و پا از خانه بیرون نگذارم و تنهایی و تنها ماندن را به ازدواج و تشکیل مجدد خانواده و به زندگی با زنی که برای سوّمین بار مرا با شکست روبه‌رو کند ترجیح بدهم.» (شاملو، ۱۳۹۸: ۲۰ و ۲۱) او به دلیل تجربه ناکامی‌های مداوم، تصمیم گرفته بود که نجنگیده ببازد؛ اما آیدا، دختری ترسا بود که با دم مسیحایی خود، شاملو را از رکود هنری بیرون کشاند و موجب خلق مجموعه شعر «آیدا در آینه» شد. نادر ابراهیمی نیز در عاشقانه‌های خود، توصیف استواری از عشق ارائه می‌دهد و آن‌را در حرارت هم‌آغوشی خلاصه نمی‌کند. او معتقد است: «تمام شعرهای عاشقانه می‌تواند در عوض کردن آب گلدان گل و دورانداختن شاخه‌های پلاسیده و خشک شده‌اش تجلّی کند و اطو کردن یک دستمال و گرفتن سوراخ یک جوراب و دوختن یک دگمه.» (ابراهیمی، ۱۳۹۸: ۲۰) او دوست داشتن را در همین روزمرگی‌های دم دستی می‌بیند. عشق، قصّه‌های اساطیری نیست. در تمامی لحظات زندگی جریان دارد؛ اما گروهی آن را لاجرمه سر می‌کشند و آب سرد بر گرمای عشق می‌ریزند و گروهی صبورانه مزه مزه می‌کند. نادر ابراهیمی از گروه دوّم است و در آخرین نامه کتاب «چهل نامه کوتاه به همسر» که در واقع وصیّت نامه او به همسرش است، چنین می‌خوانیم: «من در این پنجاه سال، به همت تو، بیش از هزار سال زندگی کرده‌ام.» (ابراهیمی، ۱۴۰۰: ۱۳۴) نامه‌هایی که دکتر علی شریعتی، در جوانی و از قلب پاریس، برای همسرش می‌نویسد نیز از این دسته است؛ اگرچه همسر او، پوران شریعت رضوی، در بد خلقی، تنه به تنه همسر تولستوی می‌زند؛ اما شریعتی به او می‌نویسد: «ناگهان دختری که دو سال خیال آمیخته با ایمان من بود و دو سال بعد دوست صمیمی من شد و بعد یک سال معشوق بدخوی و ناآشنا و پرقهر و دوست‌داشتنی من گردید و هجده روز است که به همه هستی من بدل گشته است، گرد و غبار سال‌ها را از چهره‌ام شست و مرا در هم ریخت و آدم دیگری ساخت.» (شریعتی، ۱۳۹۵: ۱۱) شریعتی، دوست داشتن را از عشق برتر می‌داند. عشق با دوری و نزدیکی در نوسان است. اگر دوری به طول انجامد ضعیف می‌شود و اگر نزدیکی مداوم باشد به ابتدال می‌کشد؛ اما دوست داشتن، مستمرّ است و وصلت و جدایی نمی‌شناسد. متن نامه

عاشقانه‌ای که امام خمینی (ره) در فروردین ۱۳۱۲ از بیروت به همسرشان، خدیجه ثقفی نوشتند نیز می‌تواند درخور توجه باشد: «تصدقت شوم؛ الهی قربانت بروم، در این مدّت که مبتلای به جدایی از آن نور چشم عزیز و قوّت قلبم گردیدم، متذکّر شما هستم و صورت زیبایت در آئینه قلبم منقوش است.» (خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۲) اقبالی که به خواندن نامه‌نگاری‌های مشاهیر نشان داده شده است، نویسندگان بزرگی همچون داستایوفسکی، بالزاک و جین آستین<sup>۱</sup> را متقاعد کرد که رمان‌هایی با سبک نامه‌نگارانه بنویسند. از موفق‌ترین آن‌ها، رمان بابا لنگ‌دراز، اثر جین وبستر<sup>۲</sup> است. از نمونه‌های داخلی آن می‌توان به رمان نامه‌نگارانه پدیدخت، اثر حامد عسکری اشاره کرد که به گفته نویسنده: «داستان این نامه‌ها هیچ انطباق نعل به نعل بیرونی و واقعی نداشته و صرفاً زاینده ذهن الکن من است.» (عسکری، ۱۳۹۹: ۱۱) این ناداستان، روایت‌گر مراسلات دختری از پامنار طهران و پسری است که در فاکولته پاریس، درس طبابت می‌خواند. این رمان‌ها اگرچه بویی از حقیقت نبرده‌اند؛ اما مخاطب می‌تواند با آن‌ها همانند نامه‌هایی که مقصود واقعی دارند، ارتباط بگیرد.

### عشق در نگاه و نامه‌های جبران خلیل جبران و آنتوان چخوف

نگاه عرب رمانتیکی همچون جبران خلیل جبران به عشق، نگاهی گرم است. در تاریخ ادبیات عرب، روایت‌های بسیاری از عشق‌های اساطیری همچون عشق لیلی و مجنون، سلمان و ابسال و بیاض و ریاض موجود است. زمانی که چخوف می‌خواهد، اوج محبت خود را به همسرش نشان بدهد، می‌گوید که همچون یک عرب تو را دوست دارم. جبران بارها دل سپرده است؛ اما هیچ یک به سرانجام نرسیده‌اند. در کتاب بال‌های شکسته، از عشق دوران جوانی‌اش چنین می‌نویسد: «در سن هجده سالگی بودم، عشق چشم‌هایم را با پرتو افسون‌گرش گشود و برای نخستین بار بود که روحم را با انگشتان آتشینش گرفت.» (جبران، ۱۳۸۵: ۱۱) او در این کتاب از عشق خود به «سلمی کرامه» و نافرجامی این عشق می‌نویسد. ناکامی در عشق، منجر می‌شود که جبران تلقی رنج‌آوری از آن داشته باشد. این تلقی‌ات رنج‌آور، نتیجه شکست‌های مداوم مردی احساسی در روابط عاطفی خود است. شاید اگر جبران رئالیست بود، این شکست‌ها را طبیعت روابط عاشقانه

1. Jane Austen  
2. Jane Webster

می‌دانست. او در کتاب «ارواح سرکش» می‌نویسد: «چه بدبخت است آن مردی که به یکی از دختران دل ببندد و عرق پیشانی و خون دل به پایش بریزد؛ آنگاه متوجه شود، دل او را که می‌کوشید با جان و دل بخرد، مفت و آسان به مرد دیگری داده‌است.» (جبران، ۱۳۸۷: ۱۱) جبران در این کتاب داستان زندگی زناشویی «رشید بیک نعمان» و «ورده الهانی» را می‌نویسد؛ اما چنین برداشت می‌شود که قصه‌ای تمثیلی باشد و احتمالاً جبران در زندگی خود، چنین تجربه زیسته‌ای را درک کرده‌است. جبران با وجود ناکامی در روابط احساسی خود، زنان را محور زندگی مردان می‌داند و عامل خوش‌عاقبتی یا بدفرجامی آن‌ها می‌پندارد: «نگاه یک زن می‌تواند شما را خوشبخت‌ترین یا بدبخت‌ترین فرد سازد.» (جبران، ۱۳۸۵: ۴۴) رشید بیک نعمان، مرد قصه جبران، با وجود ثروت بسیار به دلیل خیانت همسرش، احساس بدبختی می‌کند. جبران نگاه مثبتی به زنان دارد و در ادامه می‌نویسد که ورده الهانی برده‌ی ثروت رشید بیک نعمان بوده‌است و سعادت یک زن نه در ثروت مرد که در عشق اوست.

او زن را اساس زندگی می‌داند. باور دارد که اگر مردی به اوج خوشبختی هم برسد، بدون حضور زنان نمی‌تواند کاملاً از آن بهره‌بردارد. به دلیل همین اعتقاد، در نامه‌ای به ماری هسکل می‌نویسد: «حتی در بهشت نیز معشوقی باید همراه تو باشد تا بتوانی به تمامی لذت ببری.» (جبران، ۱۴۰۱: ۳۹) جبران با وجود تجارب تلخی که در روابط عاطفی‌اش داشته‌است، بر این باور است که نباید از عشق خودداری کرد. او حتی با وجود رنج، انسان را به پیروی از عشق دعوت می‌کند. از نظر او عقلانی نیست که انسان به آن دلیل که احتمال می‌دهد در روابط عاطفی خود با شکست مواجه شود، از عشق بپرهیزد. او در نامه‌ای به مری زیاده چنین می‌نویسد: «ما باید با همه رنج و لطف و بیم و سرگردانی و ابهامی که در عشق وجود دارد، به آن تسلیم شویم.» (جبران، ۱۳۷۹: ۱۵۵) او با وجود رنج، انسان را به پیروی از عشق دعوت می‌کند. باور دارد که آدمی نباید راکد بماند و عدم رکود در زندگانی بشر را وابسته به عشق می‌داند. معتقد است که تنها عشق و مرگ، توان دگرگونی همه چیز را دارند. مشروط بر این که آن عشق حقیقی باشد. جبران در کتابی که به ماری هسکل تقدیم کرده‌است می‌نویسد: «عشق حقیقی، فرزند تفاهم روحی است.» (جبران، ۱۳۸۵: ۴۵) او این تفاهم روحی را در رابطه و مکاتباتی که با مری دارد، احساس می‌کند و در نامه‌ای خطاب به او می‌گوید: «تو نزدیک‌ترین کس هستی به روح من.» (جبران، ۱۳۸۸: ۱۰۳)

جبران و می به یک بستر فرهنگی تعلق دارند. آن‌ها به نوشتن و ادبیات اشتغال دارند و از درد و جهل جوامع شرقی می‌نالند. این اشتراکات، زمینه تفاهم روحی آن‌ها را فراهم کرده‌است. نمی‌توان رابطه جبران با دیگر زنان را به طور کلی کتمان کرد؛ اما مسلّم است که تنها نگه‌دارنده قلب او، می زیاده بوده است. زنانی که می‌توانند دل مردان را به دست آورند، بسیار هستند؛ اما زنانی که بتوانند آن را نگه دارند، بسیار اندک‌اند. او در نامه‌ای به می می‌نویسد: «تو از دیگران به من نزدیک‌تری که در دل و جانم نشسته‌ای.» (جبران، ۱۳۷۹: ۱۴۱)

جبران به دلیل تعلق به سرزمین‌های گرم عربی و گرایش به رمانتیسم و سیر در فضای تخیلی و نداشتن زندگی رسمی زناشویی، نگاهی احساسی و به دور از عقل‌گرایی، به عشق و زندگی زناشویی دارد. آنتوان چخوف، به جهت زیستن در روسیه، روحیات سرد و خشک به جانش رسوخ کرده‌است. او به دلیل رابطه‌ای رسمی که در چارچوب ازدواج است و پیروی از سبک رئالیسم، نگاهی واقعی و روزمره به عشق و زندگی دارد. در کتاب «درباره عشق» از نگاه خود به عشق چنین می‌نویسد: «معمولاً عشق را به شعر درمی‌آورند و با گل و بلبل می‌آرایند؛ اما ما روس‌ها عشقمان را با پرسش‌های حیاتی زینت می‌دهیم و از میان آن‌ها بی‌رنگ و بوتیرین را انتخاب می‌کنیم.» (چخوف، ۱۳۹۷: ۱۷۳) او این روحیه خود را به تمامی مردمان روس تبار نسبت داده‌است. در باب عشق، با چنین قاطعیتی نمی‌توان حکم کرد. او در ادامه از کلیت به فردیت می‌رسد و از روابط احساسی شخصی خود، چنین یاد می‌کند: «در مسکو که دانشجو بودم، معشوقی داشتم. بانویی جذاب که هر وقت او را در آغوش می‌گرفتم، به این فکر می‌کردم که ماهانه چقدر می‌توانم به او بدهم و اینکه گوشت گاو چند است.» (همان، ۱۳۹۷: ۱۷۳) چخوف نمی‌داند که این پرسش‌ها شرافتمندانه است یا خیر. او معتقد است، روس‌ها زمانی که عاشق هم می‌شوند، این افکار را رها نمی‌کنند. چخوف عشق را در جریان زندگی روزمره تفسیر می‌کند و برخلاف جبران، آن را تا اندازه‌ای توانمند نمی‌بیند که عامل دگرگونی زندگی باشد. او به خود عشق معتقد است و دوری از معشوق را تاب نمی‌آورد و در نامه‌های عاشقانه‌اش به اولگا، اعتراف می‌کند: «در رویای تو هستم و بدون تو حیرانم.» (چخوف، ۱۴۰۰: ۷۰) اعتقاد به عشق، او را مجبور نمی‌کند که به نجات‌بخش بودن آن نیز معتقد باشد. شاید اعتقاد جبران به ناجی بودن عشق، نشأت گرفته از حمایت‌های مادی ماری هسکل از او، در مسیر هنری‌اش باشد. جبران در نامه‌ای خطاب به او

می‌نویسد: «امیدوارم روزی برسد که بتوانم بگویم ماری هسکل از من یک هنرمند ساخت.» (جبران، ۱۴۰۱: ۶) اولگا کنیپر، زمانی به زندگی چخوف قدم می‌گذارد که شخصیت ادبی او شکل گرفته است و نمایش نامه‌نویسی پخته و پرمخاطب است. او عملاً تغییری در زندگی هنری چخوف به وجود نمی‌آورد.

### چهره زن عرب و روس در نامه‌های جبران خلیل جبران و آنتوان چخوف

زن در جامعه عرب، فراز و فرودهای بسیاری را پشت سر گذاشته است. نگاه شاعران عرب جاهلی به زن، نگاهی حدّاقلی است. آن‌ها، همان‌گونه که به وصف احشام خود می‌پردازند، معشوق خود را وصف می‌کنند. زن عرب، نه تنها در جاهلیت که در زمان معاصر نیز در نگاه شاعری همچون نزار قبانی که معتقد به برخوردی عاشقانه و دموکراتیک با زنان است، «میان دندان‌های مرد جویده می‌شود.» (قبانی، ۱۴۰۰: ۳۱) شاید عرب معاصر، مولود دختر را دفن نکند و به این باور رسیده باشد که زنان فهیم، رکن اساسی عظمت امّت‌ها هستند؛ اما هنوز هم نگاهی متعالی به او ندارد. شاعر زن آزادی‌طلبی چون غاده السّمان در مورد وضعیّت زنان عرب در اشعار خود چنین می‌نویسد: «همه کسانی که اطرافم بودند، گریستند؛ روزی که من، زن متولد شدم.» (غاده السّمان، ۱۳۹۷: ۶۰) عشق به زن معاصر عرب متمدّنانه‌تر شده است؛ اما او را در جغرافیای خاورمیانه مبتلا به جنگ و تنهایی کرده‌اند و زنانگی‌اش را به تاراج برده‌اند. یک زن انقلابی بود. او در کنار زنان عربی که از آزادی محروم بودند، علیه تجاوز، عقب‌ماندگی و جهالت برخاسته بود. او فقط از سیه‌روزی زنان عرب نمی‌نوشت؛ بلکه برای آموزش زنان، ورود آن‌ها به جامعه و طرد افکار متحجّرانه می‌جنگید و «به بالاترین سطح تحصیلی و فرهنگی که یک زن در عصر خود قادر به دستیابی به آن بود، دست یافته بود.» (نصیری، ۱۳۷۹: ۳۵). می، از استعمار زنان عرب می‌نوشت. آزادی زن، دغدغه دختران طبقه مرفه و فرنگ رفته جوامع عربی بود؛ اما می از زنان ترقّی‌طلب و تجدّدخواهی نیست که در بحث حقوق زنان، تسلیم فرهنگ غربی باشد. او برای دفاع از حقوق زن، از مرز عقلانیّت خارج نمی‌شود. «وی از نهضت زنان فهم صحیحی دارد. در این زمینه از فرهنگ غربی و اروپایی که در طول سفرهای متعدّد خود به کشورهای اروپایی کسب کرده، اطاعت نمی‌کند.» (رضایی و امیری و همکاران، ۱۳۸۹: ۱۶). او خواهان آزادی جسم زن عرب نیست؛ حتی به کنایه معتقد است زنانی که موهای کوتاهی دارند، از عقلی بزرگ



برخوردارند. او می خواهد زن عرب تعلیم ببینید و فکر و روحش بزرگ شود. می، آزادی زن را در جهتی اصیل تعریف می کند.

دیدگاه جبران نسبت به زن، نزدیک به نگاه می زیاده است. او نسبت به اعتلای شأن زن، احساس مسئولیت می کند و خواهان اصلاح نگرش سنتی به زنان است. در نگاه جبران، زنان شرقی هنوز هم جایگاه حقیقی خود را به دست نیاورده اند. هویت آن ها با ازدواج تعریف می شود؛ اما خوشبختی آنان در ازدواج نیز چندان دوامی ندارد: «زن شرقی در نخستین روزهای ازدواج همچون شاهین به سوی بالاترین نقطه اوج می گیرد؛ اما طولی نمی کشد که مجبور می شود به پایین ترین نقطه فرود آید.» (جبران، ۱۳۸۵: ۵۸ و ۵۹) شاید جبران، به دلیل تعهد به جایگاه زن و وضعیتی که پس از ازدواج برای زنان ترسیم می کند، هرگز به ازدواج تن نداده است. وقتی شاعران عرب، بالاترین بزرگی را در حیات پسران و مرگ مفاجات دختران می دیدند، جبران با نگاهی وسیع و اندیشه ای استوار در نامه ای به می زیاده می نویسد: «اندیشه یک دختر صاحب ذوق که دارای استعداد فطری است، با فکر هزاران مرد با استعداد برابری می کند.» (جبران، ۱۳۷۹: ۹۲) او بزرگی را برای زنان می خواهد و عشق به زن را محور تحول می داند. جبران بر این باور است که زنان نژاد سامی، بذریک بختی را در روح مرد می کارند. او، می را ستایش می کند و بارها ارادت خود را به او و هنرش در قالب نامه هایی که به او نوشته است، نشان می دهد. او یکی از شیفتگان سرسخت می زیاده است و در رسائل خطی خود برای ابراز نهایت علاقه اش به فرهنگ و قلم می، چنین می نویسد: «ای کاش ادیبان مصر و سوریه بتوانند از تو یاد بگیرند.» (جبران، ۱۳۸۸: ۴۸) جبران از فرهنگی است که می به آن تعلق دارد و در جامعه ای رشد کرده که می در آن زیسته است. جبران به این قرابت افتخار می کند و در نامه ای به می اعتراف می کند: «خدا را سپاس می گویم؛ زیرا از ملتی هستی که من فرزند آن هستم و در عصری به سر می بری که من نیز در آن به سر می برم.» (همان، ۱۳۸۸: ۸۴)

چخوف همچون جبران، کنیپر را ستایش می کند و در یکی از نامه هایش به او می نویسد: «من به شما تعظیم می کنم و پیشتان سر فرود می آورم. تا حدی که پیشانیم کف چاهی را که ۱۷ متر عمق دارد لمس کند.» (چخوف، ۱۴۰۰: ۲۳) زندگی چخوف و کنیپر، بیش از چهار سال طول نکشید و به مرگ چخوف ختم شد. آن ها در این چهار سال بیش از چند ماه در کنار هم نبودند؛ اما

چخوف از این ازدواج اظهار رضایت می‌کند و خودش را مرد خوشبختی می‌داند. اجرای کنیپر در تئاتر، عامل دوری او از همسرش است. کنیپر از این وضعیت احساس نارضایتی می‌کند و در نامه‌ای به چخوف می‌نویسد: «دیشب تا پاسی نتوانستم بخوابم. گریه کردم. افکار سیاه زیادی از مغزم می‌گذشت. من خجالت می‌کشم خود را زن تو بنامم. چه زنی؟ تو تنهایی و غمگین.» (همان، ۱۴۰۰: ۳۰۸) چخوف، کوچک‌ترین احساس رنجش و بی‌توجهی از جانب کنیپر نمی‌کند. او می‌داند که با یک هنرپیشه ازدواج کرده‌است و کنیپر مجبور است زمستان‌ها را دور از او و در مسکو بگذارند. چخوف با آگاهی از این مطلب، تصمیم به ازدواج با کنیپر می‌گیرد و برای آرامش بخشیدن به کنیپر و دادن اطمینان خاطر به او، در نامه‌ای چنین پاسخ می‌دهد: «تا زمانی که شوهر تو هستم، تو را از تئاتر دور نخواهم کرد.» (همان، ۱۴۰۰: ۲۴۹) کنیپر حتی پس از مرگ چخوف، تئاتر را رها نمی‌کند و نقش اول نمایشنامه‌های او باقی می‌ماند.

چخوف و جبران، به زنانی دل بسته‌اند که در اجتماع ظهور دارند. آن‌ها برخلاف مردان مرتجع، نه تنها از این ظهور اجتماعی ترسی ندارند، بلکه آن‌را ستایش می‌کنند. تفاوت این دو نویسنده در این است که چخوف توانست در عمل نیز ثابت کند که با کنیپر همراه است و به آزادی‌های او احترام می‌گذارد. جدایی و عدم ازدواج جبران و می، منجر شد که نگاه بلند جبران به زن، در همان کاغذهای مکاتباتش باقی بماند. کنیپر بعد از مرگ چخوف، برحسب عادت برای او نامه‌هایی تحریر می‌کند و پنجاه و پنج سال با یاد او زندگی می‌کند. مردمان شرق، می، زنی که عاشق جبران بود را پس از مرگ او به اتهام جنون، به بیمارستان روانی منتقل می‌کنند. «آن‌گاه که کلمه «دوستت دارم» به خیابان می‌گریزد، مردم پی‌اش می‌دوند، سنگسارش می‌کنند؛ سپس او را به آسایشگاه روانی می‌برند.» (غاده‌السّمان، ۱۴۰۱: ۲۲).

### نتیجه‌گیری

در هم‌آزمایی نامه‌های جبران و چخوف، علی‌رغم اختلافات فرهنگی و جغرافیایی، نقاط مشترک فراوانی وجود دارد. مکاتبات عاشقانه جبران، بیست سال به طول می‌انجامد؛ اما به ازدواج ختم نمی‌شود و حتی دیداری حضوری برای او و می، میسر نمی‌گردد. چخوف بلافاصله پس از آشنایی با اولگا، به او پیشنهاد ازدواج می‌دهد و پیوند زناشویی می‌بندد و به این پیوند تا زمان مرگ خود

متعهد می‌ماند. جبران و چخوف، به عشق معتقد هستند و برخوردی احترام‌آمیز با معشوق دارند و او را می‌ستایند و از همگان برتر می‌بینند. در برابر مسیری که معشوق طی می‌کند، دیوار نمی‌چینند و نگاهی متحجرانه به ساحت زن ندارند و معشوق را تصاحب نمی‌کنند. زن در میان آرواره‌های جبران و چخوف جویده و له نمی‌شود. جبران از زندگی زناشویی می‌هراسد و ریشه این هراس، در گذشته زندگی والدین او و پدر سهل‌انگاری است که ملک عذاب مادر بود. جدای از این هراس، او باور داشت که زن شرقی، فقط در روزهای اول ازدواج خوشبخت است. با این تفصیل، احتمالاً وصال را مدفن عشق می‌داند و نزدیکی مداوم را فرونشاندن آتش عشق می‌پندارد. چخوف بدون ترس، تن به ازدواج می‌دهد و از نامه‌نگاری‌هایش با کنیپر مشخص است که عشق آن‌ها در نزدیکی رنگ نمی‌بازد. جبران از نویسندگان رمانتیک فرانسه پیروی می‌کند و نگاهی خیال‌انگیز، رؤیایی و اساطیری به عشق دارد؛ اما چخوف رئالیست است و عشق را دم‌دستی و جاری در زندگی تلقی می‌کند. هر دو نویسنده به آزادی معشوق پای بند هستند؛ اما چخوف، عملاً آن را به اثبات می‌رساند. نگاه چخوف به آزادی زن به اندازه‌ای وسیع است که کنیپر را آزار می‌دهد. همسر چخوف، خود را ملامت می‌کند و در نامه‌هایش از اینکه همسر شایسته‌ای برای چخوف نیست و مجبور است که برای بازی در تئاتر از او دور باشد، خود را سرزنش می‌کند. چخوف از دوری او در رنج است؛ اما به او اطمینان می‌دهد که این زندگی، انتخاب اوست و ذره‌ای از انتخاب آن پشیمان نیست. جبران زن را محور حیات مرد می‌داند و عشق را عامل دگرگونی زندگی می‌نامد؛ اما چخوف، علی‌رغم علاقه‌ای که به همسرش دارد تا این اندازه به محوریت زن معتقد نیست. در مجموع، نگاه چخوف و جبران، نزدیک به یکدیگر است و اختلافات آن‌ها، ناشی از سبک هنری متفاوت و اتفاقاتی است که در گذشته زندگی آن‌ها پیش آمده است.

## منابع

آیت‌الله زاده شیرازی، مرتضی (۱۳۶۲). «ادبیات تطبیقی تعریف و موضوع»، نشریه مقالات و بررسی‌ها، د. ۳۸ و ۳۹، ۸۵-۱۰۴.

(۲) ابراهیمی، نادر (۱۳۸۶). ابن مشغله، چاپ هفتم، تهران: روزبهان.

(۳) —، — (۱۳۹۸). یک عاشقانه آرام، چاپ پنجاه و سوم، تهران: روزبهان

(۴) —، — (۱۴۰۰). چهل نامه کوتاه به همسر، چاپ پنجاه و یکم، تهران: روزبهان.

- (۵) افلاطون (۱۳۹۶)؛ **ضیافت**، ترجمه: محمدابراهیم امینی فرد، چاپ هفتم، تهران: جامی.
- (۶) السّمان، غاده (۱۳۹۷). **عاشق آزادی**، ترجمه: عبدالحسین فرزاد، چاپ دوّم، تهران: چشمه.
- (۷) —، — (۱۳۹۹). **تپش‌های شیدایی**، ترجمه: غسان حمدان، چاپ دوّم، تهران: کتاب سده.
- (۸) —، — (۱۴۰۱). **زنی عاشق زیر باران**، ترجمه: ستّار جلیل زاده، چاپ پنجم، تهران: ثالث.
- (۹) بالزاک، فلویپر و همکاران (۱۳۹۸). **رنالسیست‌ها در غرقاب عشق**، ترجمه: امیرحسین میرزائیان، چاپ دوّم، تهران: کتاب‌سرای نیک.
- (۱۰) جبران، جبران خلیل (۱۳۷۹). **شعله کبود**، ترجمه: مهیندخت معتمدی، چاپ اوّل، تهران: نشر باغ نو.
- (۱۱) —، — (۱۳۸۸). **شعله کبود**، ترجمه: حیدر شجاعی، چاپ چهارم، تهران: نشر و پژوهش دادار.
- (۱۲) —، — (۱۳۸۰). **رؤیایی در مه**، ترجمه: فرزین هومان فر، چاپ اوّل، تهران: معیار.
- (۱۳) —، — (۱۳۸۲). **نامه‌های عاشقانه یک پیامبر**، ترجمه: آرش حجازی، چاپ پنجم، تهران: کاروان.
- (۱۴) —، — (۱۳۹۸). **نامه‌های عاشقانه**، ترجمه: آزاده مسعودنیا، چاپ دوّم، تهران: ثالث.
- (۱۵) —، — (۱۴۰۱). **نامه‌های عاشقانه یک پیامبر**، ترجمه: رضا محمودی فقیهی، چاپ پنجم، تهران: چلچله.
- (۱۶) —، — (۱۳۸۷). **ارواح سرکش**، ترجمه: حیدر شجاعی، چاپ پنجم، تهران: نشر و پژوهش دادار.
- (۱۷) —، — (۱۳۸۷). **ماسه و کف**، ترجمه: حیدر شجاعی، چاپ پنجم، تهران: نشر و پژوهش دادار.
- (۱۸) —، — (۱۳۸۵). **بال‌های شکسته**، ترجمه: حیدر شجاعی، چاپ سوّم، تهران: نشر و پژوهش دادار.
- (۱۹) چخوف، آنتوان (۱۴۰۰). **دل‌بند عزیزترینم**، ترجمه: احمد پوری، چاپ چهارم، تهران: نیماژ.
- (۲۰) —، — (۱۳۹۷). **درباره عشق و یازده داستان دیگر** (نسخه الکترونیکی) ترجمه: رضا امیر رحیمی، برگرفته از سایت: taaghche.com.
- (۲۱) خمینی، روح‌الله (۱۳۷۸). **صحیفه امام**، ج ۱، چاپ اوّل، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- (۲۲) رضایی، رمضان؛ الناز امیری و همکاران (۱۳۸۹). «زن از دیدگاه می زیاده»، **نشریه زن و فرهنگ**، ش. ۶، ۹-۲۴.
- (۲۳) روشنفکر، کبری (۱۳۷۶). «چشم‌اندازی نوین به دنیای جبران خلیل جبران»، **نشریه فقه و حقوق خانواده**، ش. ۵، ۴۰-۴۶.
- (۲۴) شاملو، احمد (۱۳۹۸). **مثل خون در رگ‌های من**، چاپ بیست و سوّم، تهران: چشمه.
- (۲۵) شریعتی، علی (۱۳۹۵). **برسد به دست پوران عزیزم**، چاپ دوّم، تهران: آبان.
- (۲۶) صدیقی، سید امیر (۱۳۸۳). «آن قدر بنویس که انگشتانت بشکنند»، **سوره اندیشه**، ش. ۱۴، ۹۶-۱۰۱.
- (۲۷) صدقی، حامد؛ سید ابوالفضل، صدراقینی (۱۳۹۰). «جلوه‌های تأثیرگذاری ماری هاسکل بر جبران خلیل جبران»، **نشریه الجمعية الايرانية العربية و آدابها فصلية علمية محكمة**، العدد ۲۱، ۸۱-۱۰۲.
- (۲۸) عسکری، حامد (۱۳۹۹). **پری دخت**، چاپ بیست و پنجم، اصفهان: مهرستان.

- ۲۹) على زاده، حسين (۱۳۸۴ و ۱۳۸۵). «یک ستاره و چند دنیا ادبیات جهان عرب: جبران خلیل جبران؛ زندگی، آثار و اندیشه‌ها»، نشریه کتاب ماه ادبیات، ش. ۱۰۱ و ۱۰۲، ۹۱-۹۷.
- ۳۰) قادری سهی، هستی؛ احمد خواجه‌ایم و همکاران (۱۳۹۹). «بررسی هم‌سنگ جایگاه زن در نامه‌های عاشقانه یک پیامبر و چهل نامه کوتاه به همسر»، کاوش نامه ادبیات تطبیقی، د. ۱۰، ۸۱-۹۳.
- ۳۱) قبانی، نزار (۱۳۹۹). با من چیزی از ابرها بنوش، ترجمه: ستار جلیل‌زاده، چاپ اول، تهران: ثالث.
- ۳۲) \_\_\_\_\_، \_\_\_\_\_ (۱۴۰۰). بلقیس و عاشقانه‌های دیگر، ترجمه: موسی بیدج، چاپ دهم، تهران: ثالث.
- ۳۳) کامو، آبر (۱۴۰۰). خطاب به عشق، ترجمه: زهرا خانلو، چاپ دوم، تهران: فرهنگ نشر نو.
- ۳۴) کریمی مطهر، جان اله (۱۳۸۱). «بررسی و تحقیق هنر نویسندگی آنتوان پاولویچ چخوف براساس نامه‌های نویسنده»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ش. ۳ و ۲، ۲۹۹-۳۱۲.
- ۳۵) نرودا، پابلو (۱۳۹۹). هوا را از من بگیر خنده‌ات را نه، ترجمه: احمد پوری، چاپ سی و یکم، تهران: چشمه.
- ۳۶) نصیری، حافظ (۱۳۷۹). «می زیاده وجدان زنانه ادبیات عرب»، نشریه حقوق زنان، ش. ۱۷، ۳۴-۳۷.
- منابع عربی
- ۳۷) الأرنؤوؤط، عبداللطیف (۱۴۲۸). «رسائل عباس محمود العقاد إلى می زیاده»، نشریه المعرفة، العدد ۵۲۷، ۲۸۰-۲۷۳.
- ۳۸) یسری حسن (۲۰۱۸). «جبران خلیل جبران»، نشریه الموقف العربی، العدد ۵۶۸، ۵۳-۵۸.

#### COPYRIGHTS

© 2023 by the authors. Licensee Islamic Azad University Jiroft Branch. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

ارجاع: احمدی محمدنبی، منصورى حسنا، ادبیات نامه‌نگارانه و بررسی موردی و تطبیقی نامه‌های عاشقانه جبران خلیل جبران و آنتوان چخوف، فصلنامه ادبیات تطبیقی، دوره ۱۷، شماره ۶۸، زمستان ۱۴۰۲، صفحات ۶۱۶-۵۹۵.